# عوامل انحطاط تمدن نوين اسلامي از منظر «ابوالحسن ندوي»

عوامل انحطاط تمدن  نوين اسلامي از منظر «ابوالحسن ندوي»

عباس ابوطالبي

دانش آموخته علوم سياسي دانشگاه تربيت مدرس

نذير احمد سلامي

عضو هئيت علمي دانشگاه مذاهب اسلامي ،استاد حوزه علميه دارالعلوم زاهدان

تمدن‌هايي كه در طول تاريخ ظهور كرده‌اند، پس از مدتي شكوفايي يا رو به ضعف و انحطاط نهاده‌اند يا از بين رفته‌اند. چنين واقعيتي اين پرسش را مطرح مي‌سازد كه عوامل ضعف و انحطاط تمدن‌ها چيست؟ اين پژوهش، ريشه‌هاي شكل‌گيري انحطاط تمدن اسلامي را بر اساس ديدگاه «ابوالحسن ندوي »بررسي مي‌نمايد. مفروض اين پژوهش اين است كه از نظر امام ندوي، سكولاريسم و انحراف از آموزه‌هاي اصيل اسلامي، باعث زوال انحطاط تمدن مسلمانان در دوره‌هايي از تاريخ گرديده است. اين پژوهش، با روشي «تحليلي» و با استفاده از منابع كتابخانه‌اي و اسنادي سعي در پاسخگويي به پرسش مهم علت انحطاط تمدن اسلامي است.

واژگان كليدي: تمدن، انحطاط ،تمدن اسلامي، ابوالحسن ندوي.

پيشگفتار:

تمدن، بر پايه‌هايي استوار است در بستر آنها زاده شده و رشد مي‌كند، از اين‌رو، مي‌توان گفت كه در يک كلي اگر عوامل پيدايش تمدن دچار افول و زوال شود، تمدن نيز خواسته يا ناخواسته فرو خواهد ولي در عين‌حال، برخي عوامل از پاره‌اي ديگر مهم‌تر و نقش آنها در احياء و فروپاشي تمدن برجسته‌تر است؛ يكي از متفكران اسلامي كه انحطاط تمدن اسلامي از دغدغه‌هاي فكري‌اش بوده و در اين زمينه دست به تحقيق و پژوهش زده است، «ابوالحسن ندوي» است. كتاب معروف وي« ماذا خسروالعالم بانحطاط المسلمين »درپاسخگويي به سؤال مهم علل انحطاط تمدن اسلامي نگاشته شده است.

تعريف مفاهيم:

1- تمدن

«تمدن» معاني مختلفي دارد؛اما اصلي‌ترين معنايي كه محققان بر آن اتفاق‌نظر دارند، شهرنشين شدن و اقامت در شهر است. بر همين پايه، اين كلمه معادل واژه‌ي «شهر آييني» و به‌معناي «حسن‌شهرت» است. در ادبيات فارسي، تمدن به‌معناي همكاري افراد يک جامعه در امور اجتماعي-اقتصادي، ديني، سياسي و ... است. (كاشفي، 1394: 41) اما در زبان عربي تمدن معادل واژه «الحضاره» به‌معناي اقامت در شهر است و از ريشه‌ي حَضَر به‌معناي شهر، قريه و روستاست و در مقابلِ بدويت و باديه نشيني قرار دارد. (جان احمدي؛1395: 24) اما در اصطلاح، تعريف‌هاي متفاوتي و فراواني براي تمدن مطرح شده است كه به پاره‌اي از آن اشاره مي‌شود:

مجموعه ساخته‌ها و اندوخته‌هاي معنوي و مادي جامعه انساني، مجموعه اندوخته‌ها و ساخته‌هاي معنوي و مادي در طول تاريخ انسان. (ويل دورانت، 1370: 5) در دائره‌المعارف، تمدن را محصول تلاش جمعي بشر براي طي كردن مراحل تكامل اجتماعي و رسيدن به مرحله عالي آن يعني زندگي شهري با

بهره‌گيري از خرد و دانش، توصيف نموده‌اند. (البسطاني، ج 6: 213، 214).

2- انحطاط:

واژه انحطاط از (حطط) و در لغت به‌معناي فرو‌افتادن چيزي از بلندي است. (راغب اصفهاني، 1383؛242 )در فرهنگ و ادبيات فارسي ، با استفاده از فرهنگ‌هاي مختلف، معاني زير را براي

اين واژه ارائه داده اند؛

انحطاط يعني «پستي گراييدن»، دو‌نشيب رفتن شتر به كشيدن مهار، فرود آمدن در منزل و ..... به بيان ديگر، منظور ما از انحطاط عبارت است از ؛توقف رشد مظاهر يک تمدن يا تخريب و ويراني آن، يا كند شدن رشد آن يا برآورده نشدن وظاهر نشدن جلوه هاي يک تمدن آن‌گونه كه لازمه آن تمدن و قابل انتظار از آن تمدن مي‌باشد.(صانعي،1395؛10)

3-مروري بر زندگي و اوضاع سياسي فرهنگي «ابوالحسن ندوي»

3-1-زندگي نامه

سيد ابوالحسن علي ندوي،درروز ششم محرم سال 1332 برابر با 1913 م در دهكده تكيه كمان واقع در هفتاد كيلومتري لكهنوي هندوستان در ولايت اتارپرداش شمالي،در خانواده اي مذهبي و دانش دوست ديده به جهان گشود.«ندوي»تحصيلات ابتدايي را در زادگاهش لكهنو آغاز نمود و پس از اتمام دوره ي متوسطه در سال 1927 م وارد دانشگاه لكهنو شد .اوهمچنين در دانشگاه ديوبند از محضر «مولانا حسين احمد مدني» كسب فيض نمود.وي در سال 1934 در بيست سالگي دردانشگاه«ندوه العلما »در لكهنو به تدريس پرداخت و در آنجا با رهبران و مصلحان عصر خود همچون«انور شاه كشميري،محمد الياس،مولانا زكريا»آشنا شد و از محضر آنان كسب فيض نمود.وي مدتي به دعوت دانشگاه اسلامي مدينه به عنوان استاد ميهمان در آنجا مشغول تدريس گرديد.«ندوي»سرانجام در 23 رمضان المبارک آخرين روز سال 1999م قبل از نماز جمعه،دار فاني را وداع گفت.(ندوي،1999؛19)

3-2-وضعيت سياسي اجتماعي عصر «ابوالحسن ندوي»

بعد از اينكه انگليسي‌ها در سال (1857 م) كاملاً بر هند مسلط شدند، دانشمندان مسلمان براي نجات دين اقدام به تأسيس مراكز اسلامي و انجمن‌هاي مستقل از دولت كردند. از جمله‌ي اين اقدامات، تأسيس دارالعلوم ديوبند در نزديكي دهلي و انجمن ندوه‌العلما سال (1312 ه.ق) در شهر لكهنو بود.ابوالحس ندوي از تربيت‌يافتگان دارالعلوم وابسته به ندوه العلما و از استادان آن در رشته ادب و تفسير سياسي بود (صانعي، 1395: 5) مبارزه با استعمار و احياي قدرت و تمدن اسلامي از همان ابتدا در انديشه و تفكر امام ندوي نمايان بود. وي علت سيطره كفار«انگلستان»بر اسلام«هندوستان»را دوري از سيره علماي اسلام و انحراف در آموزه هاي اصيل اسلامي و جدايي دين از سياست و وجود حاكماني فاسد در عرصه حكومت اسلامي مي دانست و راه حل آن را عمل به دستورات اسلامي در عرصه حكومت داري و انتخاب حاكماني در طراز دين اسلام مي دانست.

2-عوامل ضعف و انحطاط تمدن اسلامي:

تمدن بر پايه‌هايي استوار است كه در بستر آنها زاده شده و رشد مي‌كند؛ از اين‌رو، مي‌توان گفت در يک ديد كلي اگر مسلمانان از فضا و موقعيتي كه در اسلام در آن رشد و توسعه يافته است فاصله بگيرند، تمدن اسلامي خواسته يا ناخواسته فرو خواهد ريخت، ولي درعين‌حال، برخي عوامل از پاره‌اي ديگر مهم‌تر و نقش آنها در انحطاط و ضعف تمدن برجسته‌تر است؛ افزون بر آنكه، گاه عوامل خارجي سبب نابودي يک تمدن مي‌شود؛ از اين رو، مي‌توان عوامل انحطاط تمدن‌ها را در دو عامل اصلي و كلي (داخلي و خارجي) بررسي نمود. ولي با توجه به اينكه اين پژوهش، ريشه‌هاي شكل‌گيري انحطاط تمدن اسلامي را از نظر «ابوالحسن ندوي» بررسي مي‌نمايد و بدليل اينكه تأكيد امام ندوي بر عوامل داخلي در شكل‌گيري انحطاط تمدن نوين اسلامي اين پژوهش به بررسي عوامل داخلي انحطاط تمدن نوين اسلامي از منظر امام ندوي مي‌پردازد.باتوجه به اينكه «ندوي» با تاكيد بر ابعاد تاريخي و تحليلي تمدن نوين اسلامي،انحطاط را محصول سياست دانسته ابتدابه طور مختصر به بررسي ديگاه نظريه سياسي پيرامون انحطاط تمدن اسلامي مي پردازيم.

3-نظريه سياسي در مورد انحطاط تمدن اسلامي

تمدن اسلامي بر مبناي سياسي، معيار توالي دولت ها و خاندان هاي حكومتي مهم ترين عامل در دوره بندي تاريخ و تمدن اسلامي از گذشته تاكنون بوده است؛زيرا دولت ها و خاندان هاي حكومت گر نقش اصلي

را در خلق رويدادهاي تاريخي و ساماندهي امور اجتماعي اقتصادي و فرهنگي تمدن اسلامي داشته اند.(.صانعي.؛1395؛18)از جمله چالش هايي كه جوامع گوناگون و به ويژه جامعه اسلامي با آن مواجه هستند؛«انحطاط سياسي» است.انحطاط سياسي بيشتر از هرچيز به اين معناست كه جامعه از لحاظ حكومت و در عرصه حكمراني دچار پيچيدگي شود؛به گونه اي كه اين پيچيدگي به پستي،سقوط و عقب ماندگي آن جامعه بينجامد.

4-بررسي ريشه هاي شكل گيري انحطاط در تمدن نوين اسلامي از منظر«ابوالحسن ندوي»

1-4-انحراف و بدعت در زندگي مسلمانان«فاصله گيري از روش و سيره سياسي مذهبي پيامبر و صحابه»:

از عوامل سقوط و انحطاط جوامع و تمدن‌ها از جمله تمدن اسلامي، از هم گسيختن رشته اتحاد و تفاهم و همبستگي در جامعه و ظهور و اختلاف و تفرقه در ميان جامعه است. اين عامل در طول تاريخ، به عنوان يک مؤلفه اصلي در سقوط جوامع اسلامي به‌شمار مي‌آيد. (صواف، 1389: 170)پس از رحلت بنيان‌گذار فرهنگ و تمدن اسلامي، رسول‌اكرم(ص)، امت اسلام- چه از لحاظ سياسي و چه از لحاظ عقيدتي- گرفتار تفرقه گرديد و به گروه هاي گوناگون تقسيم شد: مانند شيعه، سني، معتزله، اشعري، مرجئه، شعوبيه، قدريه، اصولي و اخباري.. جالب آن‌كه هر يک نيز مدعي مي‌شد كه تنها مسلک وي، مسلک راستين محمد(ص) است.

فرقه‌گرايي كه از عواملي چون فكري-فرهنگي، مادي، سياسي، منع حديث و گسترش فتوحات اسلام پديد آمده بود، به كاهش توان جهان اسلام و مسلمانان در گسترش و پايايي تمدن اسلامي انجاميد و بخش اعظم آن در راه اختلافات، صف‌بندي، تعصب و برادركشي به هدر رفت. (جعفريان، 1373: 213)

در حوزه سياسي، تمدن اسلامي نظريه خلافت را مطرح كرد كه در آن ويژگي‌هاي پسنديده در خليفه مطرح بود و هم مردم در آن نقش جدي داشتند؛ اما پس از مدتي، با تغيير انديشه سياسي در حوزه انتخاب خليفه و زمامدار جامعه اسلامي مواجه شديم و خلافت اسلامي به پادشاهي خودكامه مبدل شد. در اين دوره، با همه اختلاف‌هايي كه مي‌توان ميان حكومت‌ها و نظام‌هاي سياسي در سرزمين‌هاي اسلامي و دوره‌هاي گوناگون يافت، امري مشترک در همه زمان‌ها و مكان‌ها وجود دارد كه عبارت از: خودكامگي و اتكاي قدرت سياسي بر زور و تزوير است؛ از‌اين‌رو، روح سياست و منحصر‌به فرد آن در تمام اين دوران جز

تغلّب نيست. (كاشفي، 1394: 222-223).«ندوي»با بررسي دوره حكومت عباسيان از منظر تاريخي اين حكومت را دوران پر فراز‌و‌نشيب در تمدن اسلامي مي داند چرا كه در دوران حكومت عباسيان در بغداد (132-656 ق) رخداد‌هاي مهم تاريخي روي داد كه هر يک به تنهايي در بروز ضعف دربار خلافت و رشد آفات تمدني مؤثر بودند، وقايعي چون روي كار آمدن خلفاي نا‌كار‌آمد، فساد مالي، سياسي وديني دستگاه خلافت، ورود تركان به بغداد در عصر خلافت معتصم، استيلاي آل‌بويه بر اريكه قدرت عباسيان (334-447)ق، سلطه سلجوقيان بر دربار خلافت عباسي (447 ق)، قدرت گيري وزرا و اميرالامرا و سرانجام هجوم مغولان به بغداد (656) همگي در انحطاط دستگاه خلافت اسلامي مؤثر بودند. (جان‌احمدي، 1395: 235) واپسين قرون عصر خلافت عباسيان در حالي سپري شد كه اريكه‌ي قدرت خلافت از خليفه‌اي ضعيف به خليفه‌اي ديگر دست به دست مي‌شد و عملاً به دليل نا‌تواني در اداره‌ي دربار خلافت نقشي بر عهده نداشتند. اين مشكل اساسي به نفوذ وزرا و امير‌الأمرا و رقابت مادران و همسران خليفه دامن مي‌زد. (آدام متز، 1394: 26-25، 27)

2-4-وجود رهبران نا‌صالح:

به اعتقاد «ابو‌الحسن ندوي» يكي از عوامل مهم انحطاط تمدن اسلامي، تغيير شرايط رهبري جامعه و انتخاب افرادي نا‌لايق به‌عنوان حاكم اسلامي مي‌باشد. وي در توضيح مفهوم اجتهاد در مورد شرايط رهبري مسلمانان، داشتن توانايي حل‌و‌فصل حوادث و رويداد‌هاي پديد‌آمده در زندگي مسلمانان و در كل جهان و در بين ملت‌هايي كه در قلمروش وجود دارند و يا در مسائلي كه جديداً به‌وقوع مي‌پيوندد، مسائلي كه در مورد آنها فقهي مدون و نظريه‌اي منقول يا فتوايي تهيه‌شده، وجود ندارد؛ را از شرايط الزامي حاكم اسلامي مي‌داند. از آنجا كه اوج فرهنگ و تمدن اسلامي در عصر خلافت عباسيان رقم خورد، نا‌گزير مي‌بايد ريشه‌هاي ضعف و ركود را نيز در همين دوره بررسي كرد؛ زيرا طبق تئوري ابن‌خلدون در كنار عوامل رشد و بالندگي، زمينه‌هاي ركود و رخوت نيز شكل مي‌گيرد كه با غفلت از اين آفات، انحطاط تمدن حتمي خواهد بود (ابن‌خلدون، 1374: 320-323). «ابو‌الحسن ندوي» به همين اشاره مي‌كند كه: «متأسفانه و از بخت بد جهان بشري، مقام «حكومت اسلامي» را افرادي بدست گرفتند كه نه آمادگي لازم را داشتند و نه واجد شرايطش بودند. وي در ادامه توضيح مي دهد كه آنان «خلفاي بني‌اميه و بني‌عباس» نه داراي روحيه جهاد در راه اسلام بودند و نه تربيت ديني و اخلاقي استوار و ژرفي دريافت كرده بودند. به اعتقاد وي، اين حكم شامل تمام خلفاي بني اميه[1]و بني عباس [2]به استثناي خليفه ي راشد،عمر بن عبدالعزيز[3] مي شود.«امام ندوي»يكي از آسيب هاي جامعه اسلامي در آن دوران را عدم توجه حاكمان اسلامي به دستورات و فرامين اسلام مي داند.وي در همين زمينه توضيح مي دهد كه آنان(حاكمان وقت اسلامي)درتمام اعمالشان ؛چه انچه انجام مي دادند و چه آنچه انجام نمي

دادند،نماينده ي خود و سياست خود بودند.نه از طرف اسلام نماينده بودند و نه سياست مشروع اسلام و نه تعاليم اخلاقي اسلام را نمايندگي مي كردند.به اعتقاد وي بسياري از رجال حكومتي الگوهاي كاملي در دين و اخلاق نبودند؛بلكه در وجود برخي از آنان هنوز رگه ها و تمايلات جاهلي وجود داشت.اينجا بود كه كنترل دين و اخلاق زايل شد و حركت امر به معروف و نهي از منكر قدرتش را از دست داد؛زيرا نه به قدرتي تكيه داشت و نه هم از جانب حكومت مورد حمايت بود.(ندوي؛--1395،185188)«امام ندوي»به همين دليل ،عدم اجراي دقيق امر به معروف و نهي از منكر رايكي از پايه هاي سقوط تمدن نوين اسلامي مي دانست.

همانگونه كه وجود رهبران صالح در يک جامعه مقدمات تعالي آن را فراهم مي‌سازند وجود رهبران نالايق نيز موجب انحطاط و حركت به سمت سقوط و عقب‌ماندگي خواهند شد. رهبران ناصالح، زمامداران ناسالمي هستند كه بر اساس حديث معروف «الناس علي دين مكوهم» جامعه را به سمت انحراف و كژي مي‌كشانند. رهبران نالايق را مي‌توان در دو گزاره مورد ارزيابي قرار داد. يكي رهبران نالايق فكري كه همان علماي وابسته به هواي‌نفس هستند و ديگري رهبران نالايق سياسي كه حاكمان بي‌تعهد، مصداق «اتم و اكمل» آن به‌شمار مي‌آيند. علماي نالايق جامعه را از لحاظ فكري به انحطاط مي‌كشانند و حاكمان نالايق جامعه سياسي و در واقع كل حاكميت و به تبع آن ملت خود را به ورطه سقوط و نيستي رهنمون مي‌سازند. (صانعي، 1395: 34،)

در حقيقت، نوع رهبري است كه مي‌تواند جامعه را منحط يا موفق كند. «ابوالحسن ندوي» به نقش رهبران در انحطاط جامعه اسلامي توجه كافي داشته است و در همين زمينه، به فساد حاكمان اسلامي و جدايي سياستمداران از دين كه سرانجام به انحطاط تمدن اسلامي در دوره‌هايي منجر شد اشاره مي‌كند. وي با استناد به كتاب الأغاني[4] به لهو‌و لعب و خوشگذراني و حرص و آززمامداران اسلامي و دنيوي شدن دين و ايجاد شكاف بين فقيهان و حاكمان كه سرانجام ضعف تمدن اسلامي را در پي داشته است اشاره مي‌كند. وي با مذمت شمردن حاكمان فاسد و لذت‌طلب، به آنان متذكر مي‌شود كه با فرو رفتن در امور لغو و بيهوده هيچ امتي نمي‌تواند رسالتش را انجام دهد و مردم را به تقوا و دين تشويق كند و در اخلاق خويش الگوي ديگران باشد. لزوماً، چنين امتي نمي‌تواند از زندگي و آزادي مدت زماني طولاني بهره‌مند گردد. (ندوي، 1395: 189) «ابوالحسن ندوي» در مورد تأثير شيوه حكومت‌داري زمامداران جامعه اسلامي و ايجاد شكاف طبقاتي كه موجب نارضايتي مردم مي‌شود و سرانجام، به ضعف و انحطاط جامعه اسلامي منجر مي‌شود به حكومت ايران در دوره ساسانيان اشاره مي‌كند كه سرمايه و توانگري از آنِ افراد معدودي بود؛ در مقابل فقر و بدبختي نصيب اكثر شهروندان ايراني بود. وي با انتقاد از حاكمان ايران در دوره ساسانيان به شكاف و فاصله طبقاتي كه در نتيجه اصلاحات خسرو انوشيروان ايجاد

شده بود و به فساد و دستگاه حاكمه و ضعف تمدن اسلامي منجر شده بود اشاره مي‌كند. «اصلاحاتي كه خسرو در نظام مالي مملكت ايجاد كرد، در راستاي مصالح مالي دولت بود نه ملت، بلكه توده مردم مثل گذشته، همچنان، در بدبختي و فقر به‌سر مي‌بردند. در جامعه ايران، قدرتمندان، ضعيفان را پايمال و با ظلم و سنگدلي تمام، با آنان برخورد مي‌كنند.» (ندوي، 1395: 116) به‌طور كلي، پست‌هاي دولتي به معني خاندان و نسل‌هاي ثروتمند و با نفوذ در دستگاه حكومتي، اختصاص يافته بود. وي در ادامه، به ظلم و ستم حاكمان در ايجاد زمينه‌هاي انحطاط تمدن اسلامي اشاره مي‌كند.

3-4-خودكامگي و فساد و ظلم حاكمان در پي‌ريزي انحطاط تمدن نوين اسلامي:

ظللم وستم گري يكي از عوامل تأثيرگذار در انحطاط تمدن اسلامي است، چون وقوع ظلم در هر جامعه‌اي در روابط انسان با طبيعت اخلال به‌وجود مي‌آورد و جامعه را از مسير طبيعي خارج و به سوي انحطاط مي‌كشاند. با اين‌وجود، روابط ظالمانه در جامعه و همچنين، تن دادن به ظلم، يكي از عواملي است كه زمينه انحطاط بودن تمدن اسلامي را فراهم آورده است؛ زيرا در جامعه‌اي كه ظلم و ستم اجتماعي بيداد مي‌كند رشد و تعالي آن جامعه به انحطاط مي‌گرايد و به‌تدريج به سقوط و نابودي كشيده خواهد شد. همان گونه كه ابن‌خلدون در مقدمه يادآوري مي‌شود: «پديد آمدن ويراني و نقصان در جامعه به علت ستمگري و تجاوز و همچنين، تن دادن به ظلم و جور از واقعيات اجتناب‌ناپذير است و فرجام ناسازگاري آن به دولت‌ها برخواهد گشت.»

(ابن‌خلدون، 1374: 43) يكي از مهم‌ترين تبعات اشاعه ظلم و فساد و خو گرفتن جامعه به ارزش‌هاي نامعقول و نامتعادل، تضاد طبقاتي است كه جامعه را به سوي تباهي مي‌كشاند. مستضعفان كه در جامعه اگر بتوانند شورش كنند، عليه طبقه نخست «ثروتمندان» برخواهند ساخت، وگرنه مظاهر تخريب و تجاوز و فساد جامعه را فرا مي‌گيرد و در آستانه نابودي قرار مي‌دهد. در اينجاست كه سنت لايتغير خلقت از مسبّبان آن انتقام مي گيرد و نابودشان مي‌كند و خداوند بدين سان پرونده متممدين را با اين آيه مي‌بندد. (رادمنش،1361: 147)

فَانتَقَمنَا مِنَ الّذينَ أَجرَموا (پس انتقام گرفتيم از كساني كه گناه كردند.) روم (20)

«ابوالحسن ندوي» به فاصله طبقاتي به‌عنوان موتور محركه سقوط تمدن اسلامي اشاره مي‌كند و در مورد اين عامل؛ جامعه ي «هند» را مثال مي‌زند كه در دوره‌اي در اوج شكوه و عظمت بوده است ولي

در اثر دوري از دين صحيح و انحراف رجال دين و فساد حاكمان وقتش، باعث به‌وجود آمدن شكاف‌ها و فاصله‌هاي طبقاتي در جامعه‌اش گرديدكه نتيجه آن باعث شد اين سرزمين «هند» كه زماني از نظر تاريخ‌نگاران عرب معدن حكمت و چشمه‌سار داد و عدل و خرد بود در اثر تبعيت از نظام طبقاتي «كاست»[5] به ضعف و زوال پيش برود (انداسي، 1383: 11). ابوالحسن ندوي به تأثير شكاف طبقاتي و بازتاب آن در شيوه نگرش ديني افراد كه در نهايت، به ضعف حكومت و تمدن اسلامي منجر مي‌شود به خوبي اشاره نموده است. وي در اين زمينه مي‌گويد: «بدين طريق رسالت انبياء (ع)، اخلاق برتر و مبادي والا، در جهان آباد و متمدن، در بين دو قطب، سرمايه‌ي طغيانگر و فقر خطرناک از دست رفت. انسان توانگر با اشتغال به رفاه و آسايش خويش، از دين، پرداختن به آخرت و انديشيدن درباره‌ي مرگ، كاملاً غافل شده بود. همينطور كشاورز يا كارگر به‌خاطر مشكلات و هموم زندگي، نيز از دين فراموش شده بود. زندگي و خواسته‌هاي آن، تنها آرزوي فقير و توانگر بود. چرخ زندگي با قدرتي تمام مي چرخيد؛ مردم به دين و آخرت هيچ توجهي نمي‌كردند و اصلاً فرصتي براي امور مربوط به روح،قلب و مفاهيم والاي انساني، نداشتند.» (ندوي، 1395: 122)

به‌طور‌كلي، آن‌كه در روي زمين، امتي با طبيعت سالم، جامعه‌اي بر اساس اخلاق و فضيلت، حكومتي بر مبناي عدالت و رحمت، قيادتي بر پايه‌ي علم و حكومت، و ديني صحيح و منقول از انبياء (ع) وجود نداشت. به طور كلي حكومت‌ها از نظر ندوي دو گروه هستند: 1. آنهايي كه شعارشان هدايت (پرورش آدميان) است و 2. آنهايي كه شعارشان جبايت (قدرت طلبي) است و هر يک از اين دو گروه خصايص ويژه و رهبران خاص خود را دارند. حكومت دومي در پي راحتي و رفاه و ادامه‌ي قدرت رهبران به هر بهايي است ولي اولي متوجه دعوت به سوي خدا و تعالي روح مردم با اخلاق فاضله و توزيع خيرات در ميان آنهاست. او همچنين ويژگي مهم رهبران گروه اول را ايثار، امانت و وفاداري مي‌داند حال آنكه ويژگي گروه دوم را عوام فريبي، خيانت و نفاق مي‌داند. اما مفهوم مورد نظر ندوي براي بيان حكومت مورد نظر خويش در اسلام، نظام «خلافت» است. خلافت كه در اصل به مفهوم جانشيني است.«ندوي»در كتاب تفسير سياسي اسلام،كه از كتب معتبر وي مي باشد در تبيين واژه خلافت به تعريف «سيد ولي ا دهلوي» از خلافت استناد مي كند و در ذيل تعريفش از خلافت مي آورد كه«رياست؛ رهبري عمومي در مقام تصدي به نيابت از پيامبر (صلي ا عليه وآله و سلم) براي اقامه‌ي دين از طريق احياي علوم ديي و برپادشتن اركان اسلام و قيام به جهاد و هر آنچه بدان تعلق دارد از سازماندهي سپاهيان و برنامه ريزي نبرد و بخشش دارايي‌هاي عمومي و قيام به داوري و قضاوت، و اقامه‌ي حدود و رفع مظالم، و امر به معروف و نهي از منكراست.»(ندوي؛1378،147) ندوي در اينجا به دو ركن مهم اسلام كه جنبه‌ي نهادي و توسعه دهنده و نقش حفاظتي ازساير اركان اسلام را دارند؛ يعني جهاد و نظام قضايي مورد نظر اسلام اشاره دارد. به ويژه در نگاه او جهاد بعث بيداري مسلمانان، پويا بودن اسلام و عزت آن در دنيا و در برابر جوامع ديگر

مي‌گردد. او سپس از اقامه‌ي حدود و رفع مظالم و دادخواست‌ها سخن به ميان مي‌آورد كه اين دو را به نوعي مي‌توان با نظام قضايي اسلام و رسالت جهادي آن در درون جامعه‌ي اسلامي منطبق ساخت. در پايان او به دو مورد از اركان مهم دين اسلام اشاره مي‌كند كه مورد اتفاق تمام فرقه‌هاي اسلامي است. اين دو عبارت‌اند از امر به معروف و نهي از منكر كه مورد تأكيد شديد علامه ندوي قرار گرفته‌اند و از اين نظر او از بسياري از عالمان اهل سنت ممتاز مي‌گردد. بنابراين در نگاه او، اقامه‌ي دين از طريق تحقق اركان اساسي اسلام چون احياي دانش‌هاي ديني مانند كلام و فقه و ...، جهاد، امر به معروف، نهي از منكر، اقامه‌ي حدود، رفع مظالم و نظاير آن صورت مي‌گيرد و اينها زمينه ساز اقامه دين مي‌باشند. پس، در نگاه ندوي خلافت بايد با استفاده از اين ابزارها اقامه‌ي دين را در جامعه تحقق ببخشد زيرا آن ابزار و وسيله‌ي اقامه‌ي دين در جامعه است.(جمشيدي؛1396) همانطور كه بيان شد«ندوي»اعتقاددارد در دوره هايي كه مسلمانان از دو اصل مهم (امربه معروف و نهي از منكر و جهاد در راه خدا)كه جز اركان اساسي اسلام تلقي مي شود فاصله گرفته اند تمدن نوين اسلامي هم به موازات آن دچار ضعف و انحطاط گرديده است . وي براي نمونه به حكومت هندوستان در سال 1875 اشاره اي مي كند كه به دليل دوري از شيوه و روش زندگي دوران پيامبر و صحابه و فساد حاكمان و عدم اجراي قانون امر به معروف و نهي از منكر از سوي جامعه هندوستان،باعث سيطره كفار«بريتانيا »بر مسلمانان«هند» گرديد .

4-4-فساد در مراكز ديني و سكولاريزه شدن جامعه:

با توجه به الگو بودن فقيهان در جامعه اسلامي، متأسفانه در دوره‌هايي شاهد انزواي ويا همكاري برخي از فقيهان با حكومت‌هاي جائر و فاسد بوده‌ايم. وقتي فقيهان جامعه كه از آنان به‌عنوان ناخدايان كشتي و هدايت‌گران جامعه نام برده مي‌شود، دچار لغزش و خطا شوند جامعه و تمدن كم‌كم در اثر اين عامل به سمت ضعف و انحطاط پيش مي‌رود.

«ابوالحسن ندوي» اعتقاد دارد در دوره‌هايي كه تمدن اسلامي با ضعف و انحطاط روبرو شده است، يكي از علت‌هاي مهمش، انزواي دينداران و رفتن جامعه به سمت جدايي دين از سياست «سكولاريسم» بوده است. به‌طوري‌كه حكمرانان مزبور از لحاظ دين و دانش در چنان موقعيتي نبودند كه از ديگر علما و دينداران بي‌نياز باشند. آنان مستبدانه حكومت و سياست را به خود اختصاص دادند. هر وقت مي‌خواستند يا مصالحشان ايجاب مي‌كرد از فقها ورجال دين به عنوان مشاور و اهل تخصص استفاده كردند و اغلب، آنان را در اجراي مصالح خويش به‌كار مي گرفتند و هر وقت مي‌خواستند از آنان نافرماني و اظهار بي‌نياز مي‌كردند.بدين ترتيب سياست از كنترل دين بيرون شد و در موارد زيادي تبديل به ملوكيت ظالمانه گرديد. (ندوي؛188-1395،187)«ندوي»در مورد شيوه هاي شكل گيري سكولاريزه شدن جامعه اينگونه

توضيح مي دهد كه؛برخي از علما و دينداران در برابر خلافت وحاكمان وقت،بي طرفي در پيش گرفتند و گوشه گيري كردند و به مسائل خصوصي خويش مشغول شدند.برخي هم از آنچه در برابر ديدگانشان انجام مي گرفت و كاري از دستشان برنمي آمد سخت آزرده مي شدند و با حسرت و اندوه صرفآ انتقاد مي كردند.برخي هم بنابر مصلحت ديني يا شخصي كه داشتند با حكومت همكاري مي كردند.اينجا بود كه دين از سياست جدا شد.از يک سو دين كاملآ دست بسته و بي پر و بال شد و از سوي ديگر سياست دستش باز و كاملآ آزاد و صاحب امر و نهي گرديد.و نتيجه آن اين شد كه علما و ديندارن طبقه اي جدارا تشكيل دادند و سردمداران دنيا طبقه اي ديگررا.

نتيجه گيري

از جمله چالش‌هايي كه جوامع گوناگون و به‌ويژه جوامع اسلامي با آن مواجه هستند، انحطاط سياسي تمدن اسلامي است.سياست در انديشه «ندوي»در قالب كلي خلافت اسلامي تجلي مي يابد كه رسالت اصلي آن اقامه دين اسلام در جهان است.از نظر وي، تمدن نوين اسلامي آييني است كه از هر جهت كامل، و همه احتياجات بشر را در ادواري مختلف رفع كرد و مي‌كند؛ و براي نيازمندي‌هاي مستحدث آدمي نيز قوانين كلي دارد و پيروانش را به علم، دانش و كسب پيشرفت و تعالي در همه جوانب زندگي دعوت مي‌كند؛ و لذا تمدن نوين اسلامي را عامل فقر، بدبختي و از عوامل عقب‌ماندگي دانستن ناشي از جهل و تعصب و ناآگاهي از حقيقت و روح و تاريخ درخشان اين تمدن مي‌باشد.به اعتقاد وي تاريخ و تجارب گواهي مي دهند كه تيره روزي بشر و تمدن اسلامي از آنجا شروع مي شود كه مسلمانان خود را از وحي الهي بي نياز بدانند و فقط به كمک عقل و تجربه و به دور از وحي الهي و روي آوردن به «اومانيسم»بخواهند ادامه حيات دهند.اين روش كه در نگاه «ندوي»جاهليت جلي ناميده مي شود مصاديقش عبارتند از؛اطاعت غير الله،تسليم قدرت حاكمه و قبول قوانين غير الهي و سر تسليم فروآوردن در برابر قوانين حكومتي كه بر اساس سنت الهي تاسيس نشده باشد. «ابوالحسن ندوي» با نگاهي تحليلي و تاريخي، علت ضعف و تمدن اسلامي را درادوار،محصول اتخاذ سياست هاي نادرست حاكمان وقت اسلامي دانسته و دو عامل مهم؛ جدايي دين از سياست «سكولاريزه شدن جامعه» و عدم اجراي تعاليم اسلامي در امر حكومت‌داري و ضعف خلافت اسلامي و قدرت‌يابي ناشايستگان و فساد حاكمان را از عواملي مي‌داند كه در بروز ضعف و انحطاط تمدن اسلامي تأثيرگذار بوده‌اند. ابوالحسن ندوي با تأثي از قرآن‌مجيد معتقد بود كه ، رفتار ناهنجار ثروتمندان و حاكمان و خوشگذراني و عياشي حاكمان و فاصله گيري آنها از اسلام راستين و سيره و سنت پيامبر(ص)، نظام اجتماعي را از هم مي پاشد. و ره آورد آن ضعف و انحطاط تمدن نوين اسلامي مي باشد.و براي احياي عصر طلايي اسلام بايد به دوران پيامبر و صحابه ايشان برگرديم و اصول و دستورات اسلام راستين را در امر حكومت داري با انتخاب حاكماني در طراز اسلام دخيل كنيم تا از ضعفي كه بر پيكره

تمدن اسلامي نشسته است رهايي يابيم.

منابع؛


1- قرآن‌كريم

2-آدام متز،1394، تمدن اسلامي در قرن چهارم هجري، ترجمه عليرضا ذكاوتي قراگوزلو، تهران، امير‌كبير.

3-ابن‌خلدون، عبدالرحمن، 1374،المقدمه، ترجمه محمد پروين گنابادي، تهران، علمي فرهنگي.

4-البسطاني، بطرس، دائره‌المعارف، (قابوس عام كفن فن و مطلب). بيروت، دارالمعرفه، (بي تا)

5-اندلسي،ساعد، 1382، طبقات الامم، ترجمه غلامرضا جمشيدنژاد، تهران، پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي.

6-جمشيدي،محمد حسين،انديشه سياسي ابوالحسن ندوي،سايت راسخون،بازديد مهرماه 1396.www.rasekhoon.net

7-راغب اصفهاني، حسين‌بن محمد، 1383، المفردات، ترجمه غلامرضا خسروي حسيني، تهران، المكتب المرتضوي لاحيا آثار الجعفري .

8-رادمنش،عزت الله،1361،قرآن جامعه شناسي اتوپيا، تهران، امير‌كبير.

9-صانعي، زهرا، 1395، بررسي ديدگاه‌هاي رايج درباره انحطاط تمدن اسلامي، قم، معارف اسلامي.

10-صواف، محمد‌محمود، 1389، نقشه‌هاي استعمار در راه مبارزه با اسلام، ترجمه سيد‌جواد، هشترودي، تهران، فراهاني.

11-جعفريان، رسول، 1373 ،تاريخ سياسي اسلام، ، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.

12-جان‌احمدي، فاطمه، 1395، تاريخ فرهنگ و تمدن اسلامي،چاپ سي و نهم، قم، معارف اسلامي.

13-كاشفي، محمدرضا، 1394، تاريخ فرهنگ و تمدن اسلامي، قم، المصطفي.

14-ويل دورانت، ،1370 ،تاريخ تمدن، ترجمه حميد عنايت و ديگران، تهران، انقلاب اسلامي.

15-ندوي، ابوالحسن، 1395، ماذا خسرالعالم بالانحطاط و المسلمين،ترجمه عبدالحكيم عثماني، تهران، احسان.

16-ندوي،ابوالحسن،1999،روائع الاقبال،دمشق،دارالقلم

17-ندوي،ابوالحسن،1378،تفسير سياسي اسلام،ترجمه ابوشعيب عبدالقادر دهقان،تربت جام، نشر شيخ احمد جام.

[1]1-خلفاي بني اميه يا امويان(40- 132ه ق)سلسله اي اسلامي از خاندان هاي بني اميه كه پس از خلفاي راشدين در سال 40 ه ق زمام حكومت اسلامي راب ه دست گرفتند.پس از به قدرت رسيدن بني اميه،روش انتخابي خليفه به انتقال موروثي قدرت تبديل شد.آخرين آنان،مروان دوم،به دست ابومسلم خراساني در غرب ايران به قتل رسيد.

[2]2-خلفاي بني عباس يا عباسيان،سلسله اي از خلفاي اسلامي از فرزندان عباس بن عبدالمطلب هستند.بنيانگذار اين سلسله عبدا سفاح است كه به سال 132 به كمك ايرانيان به فرماندهي ابومسلم خراساني به خلافت رسيد.آخرين خليفه ي اين سلسله ،مستعصم بود كه از سال 640 ه ق تا 656 ه ق خلافت كرد.

3عمر بن عبدالعزيز بن مروان به سال 61 ه ق چشم به جهان گشود و از محضر دانشمندان آن زمان علم و دانش آموخت.وي به سال 99 ه ق به خلافت رسيد.در ميان فرمانروايان بني اميه، عمر بن عبدالعزيزتنها كسي بود كه

دادگري و انصاف داشت و در حكومت و سياست تنها به آخرت مي انديشيد.بدين جهت به ملت بيشتر توجه مي كرد و حقوق اقليت ها را مي پرداخت.

[4] .الأغاني كتابي است در باب تصانيف خنياگران خلفا، مخصوصاً مغنيان دوره هارون الرشيد كه توسط ابوالفرج عنوهاني (356-384 ه .ق) تأليف گرديده است.

[5] Caste system